

ساخت ژئوپلتیکی سیستم بین الملل نوین و

استراتژی نظامی، امنیتی ایالات متحده آمریکا

دکتر فرهاد قاسمی، دانشگاه شیراز

شماره مقاله: ۱۰

چکیده:

این مقاله مدل‌های استراتژی نظامی و امنیتی ایالات متحده آمریکا را در ساختار ژئوپلتیکی سیستم نوین بین الملل نشان می‌دهد. اصولاً سیستم مذکور به هشت سیستم تابعه ژئوپلتیک تقسیم شده و ایالات متحده به عنوان هژمون و کارگزار سیستم بایستی سیستم کنترلی را برای آن، طراحی کند؛ مهمترین استراتژی آمریکا در این سیستم کنترل، استراتژی بازدارندگی گسترده و یکجانبه با مدل‌های تلافی گسترده، پاسخ انعطاف پذیر، جنگ و همکاری محدود می‌باشد.

واژگان کلیدی: ژئوپلتیک، استراتژی، بازدارندگی یکجانبه، بازدارندگی گسترده،

چرخه استراتژیک

طرح مسأله:

ایالات متحده آمریکا پس از فراز و نشیبهای چند، سرانجام به عنوان هژمون سیستم بین‌الملل مطرح گردید. این فرایند از سه مرحله اساسی تشکیل شده است. مرحله نخست، مرحله شکل‌گیری کشور آمریکا و طرح آن به عنوان یکی از واحد‌های سیستم بین‌الملل می‌باشد. این مهم در اواخر قرن ۱۸ صورت گرفت. پس از آن آمریکا به مدد موقعیت جغرافیایی خود و با برگزیدن استراتژی انزوا زمینه‌های رشد و ترقی خود را فراهم ساخت. در قرن ۱۹ قدرتهای بزرگ سیستم بین‌الملل در گیر چرخه قدرت جهانی بوده و برای بقاء یا حفظ خود در آن تلاش و هزینه می‌نمودند. این در حالی است که آمریکا با اتخاذ دکترین مونروئه و اتخاذ سیاست انزوا نسبت به بقیه جهان عملاً خود را از صحنه درگیری‌های جهانی کنار کشیده و مشغول بهسازی و توسعه اقتصادی، نظامی... بود (رونون، پی‌یر، ۱۳۷۰). به عبارتی قدرتهای بزرگ اروپایی عملاً در رأس چرخه قدرت جهانی قرار گرفته و به همین سبب از دو جهت ملزم به هزینه‌های زیادی بودند که آمریکا نیاز به چنین هزینه‌هایی نداشت. از یک سو مدیریت سیستم بین‌الملل و نظم آن نیاز به هزینه‌های مالی، نظامی، و... داشته و قدرتهای مذکور ملزم به تأمین آن بودند. این بدان معنی است که بخشی از توان خود را مصروف چنین موضوعی نمایند. در حالیکه آمریکا نیاز به چنین هزینه‌های اضافی نداشت. دوم اینکه قدرتهای بزرگ سیستم به مرحله بلوغ قدرت رسیده و تقریباً قانون بازده نزولی بر فعالیتهای آنان حاکم گردیده بود، در حالیکه آمریکا در مرحله رشد قدرت بوده و توانهای بالقوه‌ای در آن نهفته بود که می‌توانست به مرحله فعل در آید. (همان)

بدین ترتیب در چرخه قدرت جهانی گروه کشورهای بزرگ اروپایی در رأس چرخه بوده و آمریکا در حالت فعلیت بخشیدن به توانهای خود برای رسیدن به رأس چرخه مذکور بود. تلاش برای رسیدن به رأس چرخه در قرن بیستم نیز ادامه یافت و در اواخر جنگ جهانی دوم بود که عملاً وارد صحنه سیاست جهانی شد، اما ورود آن همراه با استیلا و

برتری بود. به همین سبب از ۱۹۴۵ به عنوان یکی از دو قطب سیستم بین‌الملل اعمال نقش نمود. از این دوره به بعد آمریکا خود را به عنوان یکی از کارگزاران اصلی سیستم بین‌الملل مطرح نمود. در این دوره مهمترین استراتژی امنیتی و نظامی آن در قالب بازدارندگی تجلی یافت. اصولاً در سیستم دو قطبی تمامی گستره سیستم بین‌الملل به دو منطقه استراتژیک تقسیم می‌گردد که هر کدام از آنان تحت مدیریت یکی از قطبها قرار دارد. اما آنچه تعیین کننده است تنظیم روابط بین دو قدرت استراتژیک است که هر کدام در رأس یکی از بلوکها قرار گرفته اند و در این دوره بازدارندگی اساس چنین تنظیمی است. این در حالی است که هر یک از ابرقدرتها روابط خود را با بلوکهای مربوطه بر اساس استراتژی اتحاد و ائتلاف تنظیم می‌نمایند و علاوه بر آن اجازه جنگ بین بازیگران بلوکی را نخواهد داد. اصولاً در اینجا قدرتهای برتر هر یک دو گونه استراتژی را در پیش رو خواهند داشت نخستین گونه، استراتژی در مقابل حریف هموزن خود در بلوک رقیب است که معمولاً مبتنی بر بازدارندگی است. گونه دوم استراتژی مربوط به واحدهای موجود در بلوک خود می‌باشد که اتحاد و ائتلاف مهمترین نوع آن محسوب می‌گردد به عبارتی ساختار سیستم بین‌الملل و محیط آن چینی استراتژی‌هایی را بر آن تحمیل می‌نماید.

اما در ادامه فرآیند حیات سیستم، اتحاد جماهیر شوروی نتوانست خود را در چرخه دو قطبی حفظ نماید و با فروپاشی آن در ۱۹۸۹ عملاً سیستم به تک قطبی هژمونیک به رهبری ایالات متحده تبدیل شد. بدین ترتیب ساختار سیستم متحول گردید و علاوه بر آن محیط ژئوپلیتیکی سیستمی نیز تغییر نمود. تغییرات مذکور تحولات زیادی را در استراتژی ایالات متحده سبب می‌گردد. بر این پایه این پرسش اساسی مطرح خواهد شد که تغییرات مذکور کدامند؟ به همین سبب این فرضیه مطرح می‌گردد که در دوره نوین بعد از ۱۹۸۹ ساخت هژمونیک شکل گرفته و این ساخت بویژه بعد از جنگ عراق، سیستمی با ویژگی ساخت هژمونیک استبدادی است. علاوه بر آن بر اثر کارکرد نیروهای ژرف و فرآیند جهانی شدن نا متقارن، مناطق مختلفی تحت عنوان مناطق امن و آشوب شکل گرفته اند و

از آنجا که در ساخت هژمونیک سیستم مذکور، آمریکا به عنوان کارگزار نظم مطرح می‌باشد و بنا براین تمامی گستره جغرافیایی سیستم به عنوان حوزه استراتژیک آن خواهد بود، مجبور به تدوین استراتژیهای متفاوتی برای مناطق متفاوت مذکور است به همین سبب به نظر می‌رسد در مناطق آشوب حاصله، دو نوع استراتژی از جمله استراتژیهای تهاجمی مستقیم و استراتژی بازدارندگی یکجانبه گسترده را در دستور کار خود قرار داده است.

در پاسخ به پرسش اصلی پژوهش، ابتدا ساخت ژئوپلتیکی سیستم بین‌الملل نوین مطرح خواهد شد پس از آن چرخه تئوریک استراتژی به طور عام بررسی و سرانجام استراتژی نظامی و امنیتی آمریکا در محیط ژئوپلتیک نوین تجزیه و تحلیل و ترسیم می‌گردد.

ساخت ژئوپلتیکی سیستم بین‌الملل نوین و آمریکا

اصولاً ژئوپلتیک بدنال بررسی این موضوع است که چگونه فاکتورهای جغرافیایی، از جمله سرزمین، جمعیت، موقعیت استراتژیک، منابع طبیعی و غیره بر روابط بین دولتها و تلاش آنان برای کسب قدرت و استیلا بر دیگران موثر است (Bellamy, 1:2006; John). لذا نیروهای بنیادین ژئوپلتیک، جهان و سیستم بین‌الملل را در سطوح مختلف درون ملی، منطقه‌ای و بین‌المللی شکل خواهند بخشید. (Bray, Mark: 473) اما در حوزه روابط بین‌الملل، حوزه کارکردی نیروهای ژئوپلتیک را می‌توان در نحوه مرزبندیهای درونی سیستم جستجو کرد که مهمترین تجلی آن را می‌توان در پیدایش مناطق و یا سیستم‌های تابعه در درون سیستم بین‌المللی نام برد که مرزبندیهای مذکور بر نحوه ساماندهی نظم و الگوهای رفتاری و همچنین تدوین استراتژی واحدها بویژه هژمونها در برخورد با معضلات سیستمی موثر خواهد بود. لذا اولین پرسش در اینجا، این خواهد بود که سیستم بین‌الملل نوین بعد از ۱۹۸۹ از چه ساخت ژئوپلتیکی برخوردار است؟ در پاسخ به پرسش مذکور بایستی به دو عنصر اساسی توجه کرد؛ نخست ویژگیهای حوزه

جغرافیایی سیستم و جایگاه آن در سیاست بین‌الملل بر اساس عنصر ساختار سیستم و دوم نوع و تعریف واحدهای مرکزی سیستم از مناطق خواهد بود.

در دوره نوین هر دو پارامتر تغییر یافته است. ویژگیهای مناطق جغرافیایی هر چند پدیده ای ثابت خواهند بود و به عناصر ماهوی آن حوزه بستگی دارد، اما جایگاه آن در سیاست بین‌الملل تا حدود نسبتاً زیاد بر اساس عناصر برون منطقه ای از جمله ساختار قدرت در سیستم تعیین خواهد شد.

در دوره مذکور با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، ساختار قدرت به تک قطبی هژمونیک تبدیل گردید (The Military Balance 1997/1998). بنابراین با توجه به قواعد و ویژگیهای چنین سیستمی، تمامی گستره های سیستم تبدیل به یک منطقه ژئواستراتژیک شد که تحت سیطره و مدیریت هژمون در آمد و بدین ترتیب ساخت ژئواستراتژیکی واحدی در سیستم نمایان گردید که هر بخش آن در استراتژی هژمون موثر واقع می گردد. از سوی دیگر مدیریت منطقه ژئواستراتژیک مزبور به دلیل گستردگی، هزینه بسیاری را بر هژمون تحمیل می نماید و به همین جهت در سیستم هژمونیک، منطقه ژئواستراتژیک بر اساس عنصر جغرافیا به مناطق ژئوپلیتیک چندی تقسیم خواهد شد. این مناطق به دلیل ویژگی تأثیرگذار بر استراتژی هژمون از سایرین متمایز می گردند. به طور کلی در استدلال ژئوپلیتیک هژمون و منطقه بندی سیستم پنج سؤال زیر مطرح می گردد:

- چه اقدامی ضروری است؟ (عمل و اقدام)
- در چه زمان و مکان باید انجام داد؟ (صحنه)
- چه کسی آن را انجام می دهد؟ (کارگزار)
- چگونه وی انجام می دهد؟
- چرا؟

پنج پرسش فوق را می توان به دستور زبان ژئوپلیتیک تبدیل کرد. (Tuathail,

(Gearid;2002:601

به طور کلی مناطق مذکور بر اساس چنین ترتیبی شکل خواهند گرفت که هژمون با این واقعیت روبروست که برای مدیریت منطقه ژئواستراتژیک یعنی کل گستره سیستم چه اقداماتی را بایستی انجام دهد؟ (اقدامات نظم بخشی) آیا این اقدامات را می‌تواند برای کل گستره سیستم به صورت یکسان بکار برد؟ چه کسی بایستی این اقدامات را انجام دهد؟ آیا خود به تنهایی قادر به اقدام عملی نظم ساز در تمامی گستره‌ها خواهد بود و یا می‌تواند کارگزاران خاصی را با توجه به گستره‌های متمایز جغرافیایی مشخص کند؟ این کارگزار مجاز به انجام چه اقدامی است؟ و چرا؟ (972 - 941: 1999; Harkavy, Robert).

سرانجام اینکه نوع تعریف هژمون (آمریکا) از مناطق ژئوپلتیک علاوه بر معیارهای سنتی بر سه محور اساسی زیر نیز مبتنی است:

- ژئوپلتیک مبتنی بر تفاوت و تمایز فرهنگی؛
- ژئوپلتیک مبتنی بر جهان گرایی و ابر قدرتی هژمونیک؛
- ژئوپلتیک مبتنی بر شکل‌گیری بلوکهای نوین (Newman, David; 2004: 682).

در ترسیم ساخت ژئوپلتیکی سیستم نوین، نوعی نگرش فرهنگی، تمدنی با عنصر جغرافیا در آمیخته است و در همین راستا مناطق ژئوپلتیکی زیر را می‌توان تشخیص داد:

- ۱- منطقه ژئوپلتیکی غرب؛
- ۲- منطقه ژئوپلتیکی جهان اسلام؛
- ۳- منطقه ژئوپلتیکی ژاپن؛
- ۴- منطقه ژئوپلتیکی چین: «کنفوسیوسی»؛
- ۵- منطقه ژئوپلتیکی ارتدوسکی با محوریت روسیه؛
- ۶- منطقه ژئوپلتیکی آمریکای لاتین؛
- ۷- منطقه ژئوپلتیکی هند و جنوب غربی آسیا «هندوئی»؛
- ۸- منطقه ژئوپلتیکی آفریقا «به استثنای کشورهای اسلامی موجود در آن».

در ساخت نوین هر منطقه متشکل از کشورهای مرکزی و پیرامونی است. کشورهای مرکزی به عنوان محور سیستم نظم عمل خواهند کرد و در طراحی سیستم کنترل به عنوان متغیر اساسی محسوب خواهند شد. (Huntington, S;1998)

ژئوپلیتیک مبتنی بر جهان گرایی و هژمونیک بر این محور شکل می گیرد که ایالات متحده تنها ابرقدرت موجود است (Brzezinski;1997) و تمامی سیستم بین الملل به عنوان گستره عملکردی آن می باشد. برای نمونه دکترین پایان تاریخ فوکویاما، هر چند هدفش بخش بندی ژئوپلیتیکی سیستم بین الملل نوین نبود، معهذاً دارای کاربرد ژئوپلیتیکی خاصی است. فوکویاما بر این باور است که سیستم وارد عصری شده است که بشر به نهایت تکامل ایدئولوژیک خود رسیده است. (همان:۶۳۲) بنابراین از بعد ژئوپلیتیکی به ترسیم و تقسیم بندی به سیستم آزاد و تکامل یافته و سیستم عقب مانده و ضد دموکراتیک کمک می کند.

سرانجام محور سوم ژئوپلیتیکی ساخت نوین سیستم، شکل گیری بلوکهای نوین است. هژمونی آمریکا خود به شکل گیری یا تحکیم بلوکهای موجود یا نوین کمک خواهد کرد. برای نمونه اتحادیه اروپا از جمله بلوکهای ژئوپلیتیکی است که در سیستم هژمونیک انسجام بیشتری یافت. به طور کلی این بلوکها ممکن است در برابر هژمون یا در حمایت از آن ایجاد گردند. در این راستا باید گفت ژئوپلیتیک گفتمانی است در رابطه با تقسیم قضایی ما و دیگران و این موضوع در زمان هژمونیک احتمال تشدید خواهد داشت. علاوه بر آن در حال حاضر بیان ژئوپلیتیکی دیگری از مناطق نیز در حال شکل گیری است و آن تقسیم بندی مناطق ژئوپلیتیک به مناطق امن و مناطق آشوب و تعارض می باشد (همان)

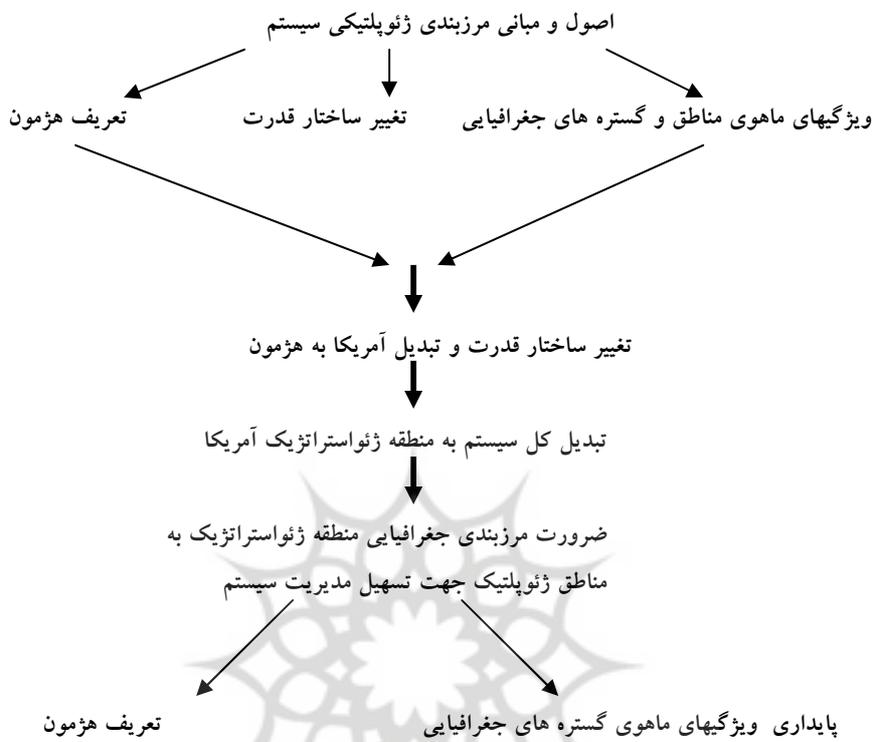
به طور کلی در تعریف ساخت ژئوپلیتیکی سیستم نوین بین الملل بعد از ۱۹۸۹ بایستی به پارامترهای زیر توجه کرد:

۱- سیستم نوین سیستمی با ویژگی هژمونیک (به هژمونی آمریکا) است؛

- ۲- در سیستم هژمونیک تمامی گستره جغرافیایی جهان به عنوان منطقه استراتژیک هژمون محسوب می‌گردند؛
- ۳- تسهیل در مدیریت سیستم، تقسیم سیستم و منطقه ژئواستراتژیک را به چندین منطقه ژئوپلتیک ضروری می‌سازد؛
- ۴- مناطق ژئوپلتیک گستره‌هایی از سیستم محسوب می‌گردند که به سبب نقش آنها در سیاست بین‌الملل از یکدیگر متمایز شده و خود به عنوان واحدی تأثیر گذار مطرح خواهند شد؛
- ۵- تصمیم هژمون و نوع تعریف آن از مناطق سیستم، بر جایگاه گستره و نقش منطقه ژئوپلتیک در سیاست جهانی موثر خواهد بود؛
- ۶- امروزه در کنار عنصر جغرافیایی، نگرش فرهنگی در تعریف هژمون از مناطق ژئوپلتیک سیستم نیز موثر بوده است و به نوعی مکمل ژئوپلتیک سنتی است؛
- ۷- از لحاظ سطح و میزان تهدیدات، هژمون کل مناطق ژئوپلتیک را به مناطق امن و آشوب دسته بندی کرده است.

به طور کلی ساخت بندی ژئوپلتیکی نوین سیستم بین‌الملل را به گونه زیر می‌توان ترسیم کرد:

شکل ۱: ساخت ژئوپلیتیکی سیستم نوین



۱- معیار جغرافیایی سابق

۲- معیار فرهنگی، تمدنی

۳- معیار ابرقدرتی بودن آمریکا و جهان گرایی آن

۴- «ما» در برابر دیگران و مناطق آشوب و امن

تداوم مناطق جغرافیایی اما با ویژگی فرهنگی، همراهی یا

عدم همراهی با هژمون (مناطق امن و آشوب)

استراتژی ایالات متحده آمریکا در ساخت ژئوپلتیکی سیستم نوین بین‌الملل

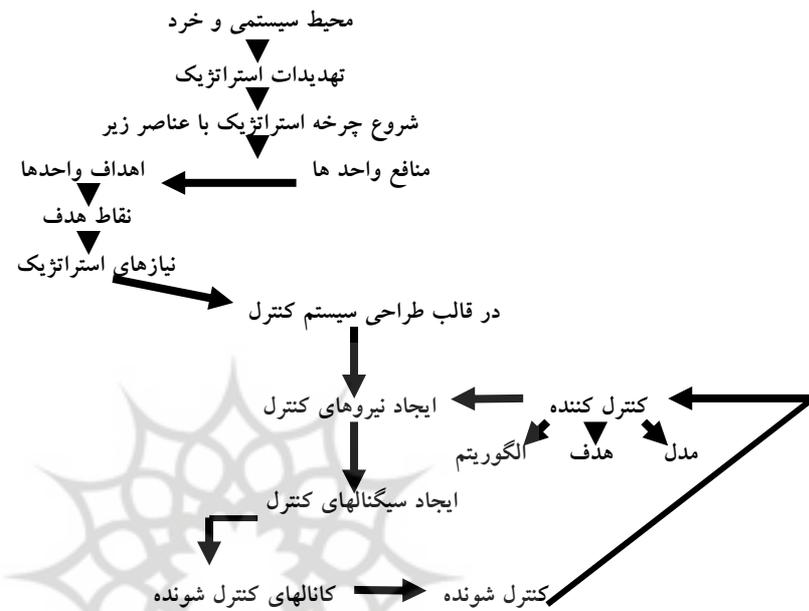
اصولاً ساخت ژئوپلتیکی سیستم بین‌الملل، تأثیر مستقیمی بر استراتژی کشورها از جمله هژمون به عنوان کارگزار نظم سیستمی بر جای خواهد گذاشت و اصولاً نوع مرزبندیها ساز و کارهای کنترلی خاصی را ضروری می‌سازد. حال با شکل‌گیری ژئوپلتیک نوین، استراتژی ایالات متحده نیز متحول می‌گردد اما، پرسش اساسی این است که چه نوع استراتژی را می‌توان از طرف آمریکا انتظار داشت؟ پاسخ به این پرسش مستلزم شناسایی چرخه استراتژیک این کشور است که نقطه آغازین استراتژی، ویژگیهای آن و پایان استراتژی و نوع آن را مشخص می‌کند.

نگرشی مفهومی به چرخه استراتژیک

- اصولاً تمامی کشورها از منظر تئوریک در تدوین نوع استراتژی خود از چرخه استراتژیک مشابهی پیروی می‌نمایند. چرخه مذکور از عناصر زیر تشکیل شده است:
- محیط سیستمی و خرد به عنوان محیط رفتاری کشور یا واحد سیستم بین‌الملل؛
 - تهدیدات استراتژیک که بیانگر تهدیدات محیطی اعم از خرد و کلان علیه ارزشهای اساسی واحد می‌باشد؛
 - منافع واحدها به عنوان ارزشهای حیاتی و اصلی؛
 - اهداف به عنوان ارزشهایی که در خدمت ارزش غایی و حیاتی هستند؛
 - نقاط هدف به منزله حوزه‌های مکانی که تحقق اهداف و منافع، مستلزم ایجاد تغییر در آنهاست؛
 - نیازهای استراتژیک به عنوان ضرورت‌ها و ابزارهای لازم جهت ایجاد تغییر در نقاط هدف؛
 - سیستم کنترل که بیانگر سازوکارهایی است که نیازهای استراتژیک، اهداف و منافع را تأمین و تغییرات ضروری را در نقاط هدف ایجاد می‌کند؛

- اصولاً طراحی چنین سیستمی مستلزم شناخت سیستم موجود و ترسیم سیستم مطلوب خواهد بود که استراتژیست می بایستی پنج مرحله زیر را به ترتیب طی کند :
- ۱- شناخت مدل فیزیکی یعنی نوع سیستم موجود بر اساس ساختار ؛
 - ۲- شناخت و تجزیه و تحلیل این موضوع که ساخت موجود بر اساس چه منطقه ای اقدام می نماید آیا منطق آن قدرت است یا ...
 - ۳- چه اهدافی را در سیستم موجود می توان برای خود تعریف کرد ؟
 - ۴- برای تحقق هدف موجود سیستم بایستی از چه ساخت منطقی برخوردار باشد ، آیا باید سیستم را بر اساس قاعده قدرت بنیان نهاد و یا قانون و یا ...
 - ۵- و سرانجام اینکه چه نوع سازوکارهای عینی و ساخت فیزیکی را بایستی برای تحقق اهداف خود پی ریزی کرد ؟
- به طور کلی چرخه استراتژیک کشورها را می توان به صورت شکل زیر نشان داد :

(شکل شماره ۲) چرخه استراتژیک



طراحی سیستم بر اساس مدل آبخاری طراحی سیستمها

۱- شناخت مدل فیزیکی سیستم و محیط استراتژیک موجود

۲- شناخت مدل منطقی سیستم موجود

۳- تعریف اهداف استراتژیک

۴- طراحی مدل منطقی سیستم مورد نظر برای برآوردن

اهداف استراتژیک

۵- ترسیم مدل فیزیکی مطلوب جهت کارکرد در

راستای تحقق اهداف استراتژیک

گونه شناسی استراتژی

به طور کلی بر اثر کنش متقابل بین اجزاء مختلف چرخه استراتژیک بویژه بین اهداف و ابزارهای کاربردی، گونه های متفاوت و متمایزی از استراتژی شکل میگیرد که مهمترین آن عبارتند از:

- استراتژی متعارف. استراتژی هسته ای: بر اساس نوع سلاحهای کاربردی در استراتژی
- استراتژی مستقیم. استراتژی غیر مستقیم: بر اساس تأکید بر نیروی نظامی یا غیر نظامی
- استراتژی بازدارنده و مبتنی بر بازدارندگی و استراتژی تهاجمی: بر اساس نوع هدف
- استراتژی ضد نیرو و استراتژی ضد شهر: بر پایه هدف گیری سلاحها علیه شهرها یا مراکز نظامی
- استراتژی گام به گام و استراتژی متراکم یا استراتژی ضربتی در دستیابی به اهداف (Dably, S;2003:7-18).

استراتژی نظامی - امنیتی ایالات متحده آمریکا

- ایالات متحده آمریکا نیز بر پایه بیان تفوریک پیشین، از چرخه استراتژیک یکسانی تبعیت می نماید و بر آن پایه به گونه بندی استراتژیهای خود اقدام می کند. بر این اساس مهمترین اجزاء چرخه مذکور به ترتیب عبارتند از:
- محیط استراتژیک ایالات متحده؛
 - اصول حاکم بر استراتژی آمریکا با توجه به محیط استراتژیک؛
 - تهدیدات استراتژیک؛
 - نقاط هدف استراتژیک؛
 - نیازهای استراتژیک؛
 - مدیریت استراتژیک و گونه بندی استراتژیهای احتمالی.

مرحله نخست چرخه استراتژیک ایالات متحده :

محیط استراتژیک ایالات متحده آمریکا

نقطه شروع چرخه استراتژی ایالات متحده در دوره نوین، محیط استراتژیک این کشور است. محیط استراتژیک با ویژگی های خاص خود تهدیدات استراتژیک متعددی را سبب می شود که می تواند نوع خاصی از استراتژی را سبب گردد. حال این پرسش مطرح خواهد شد که این محیط از چه ویژگیهایی برخوردار است؟ در پاسخ به این پرسش باید گفت که در بیان ویژگیهای محیط استراتژیک آمریکا باید به محورهای نظیر ساختار محیط، فرآیندها و آنتروپی های آن توجه داشت. نخستین و مهمترین ویژگی محیط مذکور هژمونیک بودن ساختار آن می باشد. سیستم مذکور به عنوان یکی از عناصر محیطی، دارای ساختار هژمونیک از نوع بسته و دستوری است که در آن آمریکا به عنوان محور مدیریت سیستمی مطرح می باشد.

جهانی شدن نامتقارن و شکلگیری مناطق متمایز تحت عنوان مناطق آشوب و امن از دیگر ویژگیهای محیط استراتژیک نوین می باشد. به عبارتی از این منظر آمریکا با محیط منسجم و یکپارچه روبرو نمی باشد، بلکه هر بخشی از محیط دارای ویژگی متمایزی است که فرصت ها، محدودیتها و تهدیدات خاصی را در پی خواهد داشت و جنبش های ضد سیستمی موجود در هر گستره متفاوت و متمایز است.

سرانجام اینکه آنتروپیهای مثبت متفاوتی وارد سیستم میشوند و به عبارتی محیط نوین پروراننده آنتروپی ها مثبت خاص است. از دیدگاه ایالات متحده امروز مهمترین آنتروپی ها از ناحیه مناطق آشوب شکل میگیرد و بنا بر این مقابله با چنین آنتروپی هایی در رأس اهداف چرخه استراتژیک آن قرار دارد (Wohlforth, William;1999:12-17).

اصول استراتژیک آمریکا

اصول حاکم بر استراتژی ایالات متحده آمریکا را می توان بر اساس ویژگی های محیط استراتژیک آن تبیین نمود.

براین اساس مهمترین اصول مذکور عبارتند از:

- ۱- اصل آنارشی بودن سیستم بین الملل و توجه به نهادها و رژیم های بین المللی به عنوان سازوکاری ناکارا در مدیریت سیستم؛
 - ۲- اصل قدرت محوری و اینکه ماهیت سیاست بین الملل بر مبنای قدرت تبیین می گردد؛
 - ۳- قدرت به عنوان الگوریتم و قاعده اصلی سیستم کنترل و مدیریت بین المللی؛
 - ۴- وجود سلسله مراتب بین موضوعات سیستم بین الملل و اینکه امنیت در رأس سلسله مراتب مذکور است « ویژگی اصلی هژمون»؛
 - ۵- یکجانبه گرایی و کارایی آن در مدیریت موضوعات امنیتی: شکل یافته بر اساس اصل خودیاری به عنوان ویژگی سیاست بین الملل؛
 - ۶- نظامی گری و اینکه نیروی نظامی مهمترین و کاراترین تولید کننده سیگنالهای کنترل می باشد.
- به طور کلی مرحله نخست چرخه استراتژیک ایالات متحده را می توان به گونه زیر نشان داد:

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

شکل ۳ مرحله نخست چرخه استراتژیک ایالات متحده

محیط استراتژیک ایالات متحده آمریکا و ویژگیهای آن



۱- ویژگی هژمونیک محیط استراتژیک به رهبری آمریکا؛

۲- جهانی شدن نامتقارن سیستم؛

۳- شکل‌گیری مناطق متمایز و یا به عبارتی وجود سیستم‌های تابعه متمایز تحت عنوان

مناطق آشوب و امن

۴- شکل‌گیری و ورود آنتروپی‌های مثبت مختلف به درون سیستم، از جمله

آنتروپی‌های ناشی از تسلیحات نظامی بویژه در حوزه مناطق آشوب و مختل نمودن

محیط مورد نظر هژمون



شکل‌گیری اصول کلی حاکم بر استراتژی آمریکا



«بر اساس ویژگیهای محیط استراتژیک»



۱- اصل آناارشی بودن سیستم و توجه به نهادهای بین‌المللی به عنوان ساز و کاری ناکارا؛

۲- اصل قدرت محوری

۳- قدرت به عنوان الگوریتم و قاعده سیستم کنترل و مدیریت

۴- قرار داشتن امنیت در رأس سلسله مراتب موجود بین موضوعات مختلف

اهداف و نقاط هدف استراتژیک آمریکا

اهداف ایالات متحده آمریکا بر اساس ساخت شناسی سیستم بین‌الملل و ویژگی‌های آن شکل می‌گیرد. همانطور که گفته شد، سیستم بین‌الملل از نوع هژمونیک انعطاف‌ناپذیر می‌باشد که بر محوریت هژمونی آمریکا شکل گرفته است و در این سیستم، هژمون معمولاً از محدودیت‌های موثری در تعریف اهداف خود روبرو نمی‌باشد به همین سبب مدل هدف محور را برای تعیین استراتژی خود بر می‌گزیند.

بر این مبنا می‌توان اهداف آمریکا را گونه‌بندی نمود: در وهله نخست مهم‌ترین هدف کلی و جامع ایالات متحده آمریکا، مدیریت هژمونیک سیستم بین‌الملل در راستای منافع ملی خود از جمله بقاء، حفظ و ترقی در چرخه قدرت جهانی است. اما دستیابی به این هدف امکان‌پذیر نخواهد بود مگر اینکه به ترسیم اهداف رفتاری خود در صحنه سیستمی اقدام نماید. به عبارتی تحقق هدف مذکور در گرو تحقق اهداف رفتاری چندی است که مهم‌ترین آن عبارتند از:

- ۱- تسلط و استیلاء بر سیستم‌های تابعه سیستم بین‌الملل:
- ۲- اعمال مدیریت هژمونیک بر فرآیندهای سیاسی، اقتصادی، فرهنگی ... سیستم:
- ۳- کنترل بر تغییر و تحول ساختاری سیستم و جلوگیری از تبدیل آن به ساختار نوین غیر هژمونیک:

۴- کنترل و اعمال مدیریت بر واحدهای سیستم به صورت مجزا، به منظور جلوگیری از رفتار ضد سیستمی آنها:

آمریکا در راستای هدف کلی خود، استیلاء بر سیستم بین‌الملل را در دستور کار قرار داده است. این هدف به منظور تکمیل ساختن چرخه کنترلی بر تمامی سیستم بین‌الملل می‌باشد.

تسلط بر سیستم‌های تابعه به چهار دلیل می‌تواند به تحقق هدف کلی ایالات متحده کمک نماید نخست اینکه آمریکا با این اقدام، پیوند کارکردی میان سیستم‌های تابعه را

در کنترل خود قرار می‌دهد. اصولاً بین سیستم های تابعه نوعی ارتباط کارکردی وجود دارد منظور این است که اقدامات و فعالیت و به عبارتی روشن تر تولیدات یک سیستم تابعه می تواند از ضروریات تحقق اهداف سیستم تابعه دیگر محسوب شود. مثلاً سیستم تابعه خلیج فارس با کارکرد خود یعنی تولید نفت، فعالیت صنعتی سیستم تابعه اروپا یا.. را امکانپذیر می سازد. آمریکا با استیلاء بر سیستم های مذکور می تواند حلقه کنترلی خود را بر سیستم بین‌المللی گسترش دهد.

دومین دلیل مربوط به تسلط بر حلقه پیوند کنترلی بین سیستم های تابعه است. در این راستا سیستم کنترل مرکزی در رأس و سیستم های کنترلی سیستم های تابعه در قاعده یا وسط هرم قرار گرفته اند آمریکا با استیلاء بر سیستم های تابعه این حلقه را نیز در تحت سیطره خود قرار خواهد داد. سومین دلیل مربوط به استیلاء بر منابع مشترک ضروری و مورد استفاده سیستم های تابعه و سیستم بین‌المللی است. اصولاً سیستم و واحدهای آن ممکن است به منابعی نیاز داشته باشند که این منابع در برخی از سیستم های تابعه موجود باشد، مثلاً آمریکا با تسلط بر سیستم های دارنده این منابع عملاً قدرت چانه زنی و کنترلی خود را افزایش خواهد داد.

به همین سبب هژمونی آمریکا حاصل نخواهد شد مگر اینکه سیستم های تابعه عملاً در تحت فرآیند کنترلی آن قرار گیرند. به همین جهت امروزه ایالات متحده به عنوان قدرت مداخله گر در تمامی سیستم های تابعه حضور فعال داشته و سعی در تقویت آن نیز دارد. علاوه بر آن اعمال هژمونی مستلزم کنترل فرآیند های سیاسی از جمله اتحاد ها و ائتلافهای احتمالی علیه هژمون، کنترل بر فرآیند اقتصادی مانند شکل گیری بلوکهای منطقه ای مانند بلوکهای فرهنگی است و به همان میزان آمریکا سعی بر آن دارد که اجازه تبدیل فرآیند های مذکور را به ساختار و در نتیجه تغییر و تحول ساختار سیستم بین‌المللی را ندهد و سر انجام تلاش می نماید که واحدها اعم از بزرگ یا کوچک به گونه ای رفتار نمایند که منجر به بی نظمی های سیستمی متضرر به حال آمریکا نشود.

اما موضوع دیگر در چرخه استراتژیک آمریکا موضوع نقاط هدف است. نقاط هدف یعنی گستره های جغرافیایی و یا سطوح موضوعی که تحقق هدف استراتژیک به آنها بستگی دارد. به عبارتی اهداف حاصل نخواهند شد مگر اینکه تغییرات مطلوب را در محیط آنان ایجاد کرد (Odom, Willam;1995:155-172).

نیازهای استراتژیک ایالات متحده آمریکا

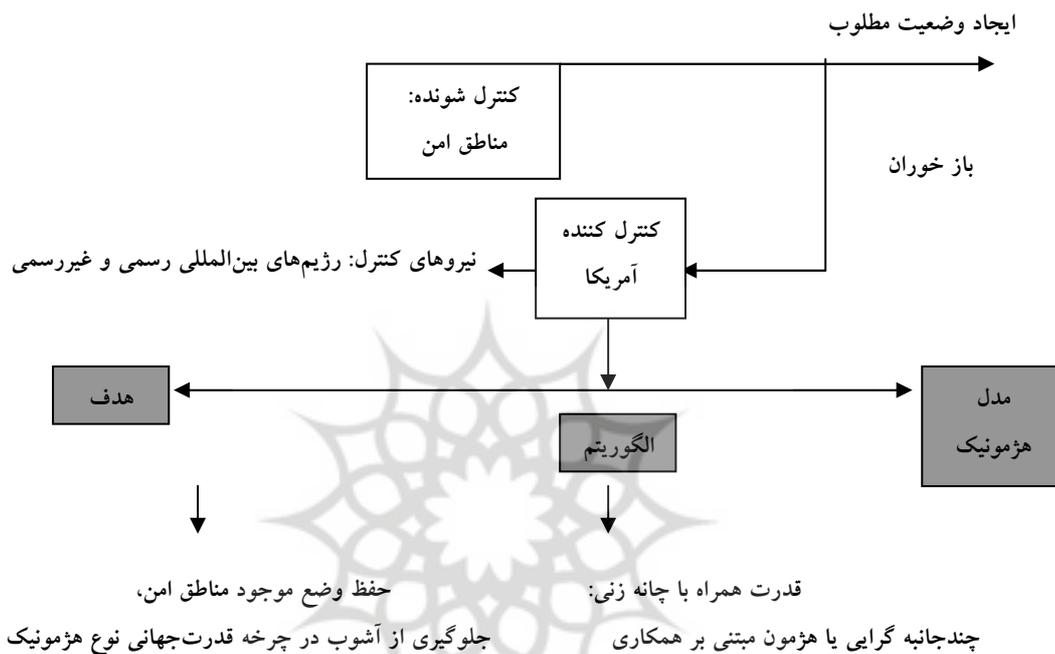
نیازهای استراتژیک آمریکا بر اساس نوع و ویژگی نقاط هدف آن شکل می گیرد. نقاط هدف بیانگر مناطق ژئوپلتیکی هستند که در منطقه ژئواستراتژی آمریکا شکل گرفته و یا وجود داشته اند. از منظر هژمونیک برخی از مناطق محل رشد و نمو تهدیدات استراتژیک خواهند بود و عملاً در مقابل نظم هژمونیک مقاومت نشان خواهند داد. اما برخی مناطق، در زمره مناطقی هستند که ضمن پذیرش نظم هژمونیک از منابع آن نیز بهره‌مند می شوند. برای نمونه اروپا عملاً جزء مناطق امن محسوب می شود ولی منطقه خاورمیانه، جنوب شرقی آسیا در زمره مناطق آشوب خواهد بود. (همان) بنابراین آمریکا با توجه به دو نوع کلی منطقه ژئوپلتیک دو نوع سیستم کنترل نیز طراحی نموده است. در مناطق امن، مدل سیستم کنترل هژمونیک است اما نوع قاعده و الگوریتم سیستم بر مبنای چند جانبه گرایی مانند ناتو است. اما در مناطق آشوب الگوریتم سیستم یکجانبه گرایی و بهره گیری از قدرت و زور صرف خواهد بود که نمونه آن، در منطقه ژئوپلتیک خلیج فارس مشاهده شد به طور کلی پارامترهای موجود در چرخه استراتژیک، یعنی محیط، تهدیدات، اهداف و نقاط هدف نیازهای استراتژیک چندی را بر آمریکا تحمیل می نمایند که مهمترین آن طراحی سیستم کنترل استراتژیک می باشد، اما آمریکا با توجه به نوع تهدیدات و محیط اعمال استراتژی خود، سیستم های متفاوتی را طراحی کرده است. در این میان دو نوع سیستم کنترل استراتژیک را می توان مشاهده کرد که عبارتند از:

۱- سیستم کنترل استراتژیک مختص به مناطق امن

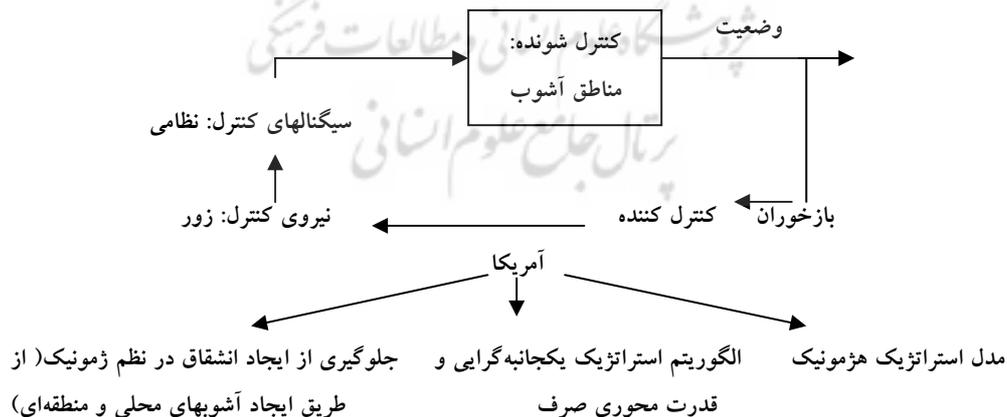
۲- سیستم کنترل استراتژیک مختص به مناطق آشوب

به طور کلی از دیدگاه آمریکا ساخت دو مدل را می توان به گونه شکل شماره ۶ و ۷ ترسیم نمود:

(شکل شماره ۵) سیستم کنترل استراتژیک مختص به مناطق امن



(شکل شماره ۶) سیستم کنترل استراتژیک مختص به مناطق آشوب



استراتژیهای نظامی سیستم کنترل استراتژیک طراحی شده توسط آمریکا استراتژی آمریکا در مناطق امن

استراتژی مورد نظرایالات متحده آمریکا در حوزه سیستم کنترل استراتژیک طراحی شده برای مناطق امن در دو گونه کلی قابل مشاهده است که عبارتند از:

- استراتژی مستقیم

- استراتژی غیر مستقیم

استراتژی مستقیم ایالات متحده در خصوص کنترل مناطق امن بر محور نیروهای نظامی است. اما از دیدگاه آمریکا امروزه تنها می توان شاهد فقط یک نوع منطقه امن بود و آن هم اروپا است که ضمن پائین بودن احتمال جنگ تمام عیار در آن، تا حدودی سازمان پیمان اتلانتیک شمالی (ناتو) به حفظ نظم در آن نیز کمک می نماید.

استراتژی نظامی ایالات متحده در مناطق امن بیشتر بر محور استراتژی غیر متعارف هسته‌ای و آنهم بر پایه بازدارندگی متقابل است. این نکته در حال حاضر صحیح است که آمریکا تهدید مستقیمی را از این ناحیه احساس نمی کند، اما این موضوع نیز در سیاست بین‌الملل واقعیت دارد که تاریخ مدفن هژمونهای مختلفی است که بسیاری از آنها از ناحیه دوستان قدیمی خود از چرخه جهانی قدرت خارج شده اند. آمریکا نیز به این واقعیت تاریخی آگاهی کامل دارد به این سبب استراتژی نظامی خود را در برابر رقبای احتمالی به گونه‌ای طراحی نموده که از هر گونه برتری احتمالی آنها جلوگیری بعمل آورد و این امکانپذیر نیست مگر از طریق بازدارندگی متقابل نوع هسته‌ای. استراتژی غیر مستقیم دومین گونه استراتژی ایالات متحده در مناطق امن بشمار می‌آید. این استراتژی نیز به منظور کنترل مناطق مذکور و ایجاد یا حفظ وضع مطلوب مورد نظر می باشد. اصولاً در استراتژی غیر مستقیم دو گونه از مانورها یعنی مانور داخلی و خارجی مورد استفاده و بهره‌گیری قرار می گیرند. اما مانور خارجی مهمترین مانوری است که در این استراتژی از

سوی آمریکا اتخاذ شده است. در مانور داخلی ایجاد تغییر مستقیم در درون نقطه هدف دنبال می شود در حالیکه هدف آمریکا از مانور خارجی آن است که محیط پیرامونی رقبات اصلی خود را که در محیط امن قرار دارند تحت استیلاء قرار دهد و به عنوان ابزاری برای کنترل آنها بهره برد. برای نمونه با تسلط و استیلاء بر محیط هایی مانند خلیج فارس و خاورمیانه، آسیای میانه و قفقاز... عملاً می تواند بخش عمده ای از قدرت رقابت و چانه زنی قدرتهای بزرگ موجود در این مناطق را در برابر خود کاهش داد.

استراتژی نظامی و امنیتی آمریکا در مناطق آشوب

سیستم بین الملل شاهد شکل گیری دومین دوره هسته ای است که ساختار متمایز دارد از دوره اول یعنی ۱۹۸۹-۱۹۴۵ دارد. مهمترین ویژگیهای ساختاری این دوره عبارتند از:

۱- تعداد بازیگران که وارد بازی هسته ای شده اند زیاد می باشد، در دوره اول رقابت بین آمریکا و شوروی بود در حالی که امروزه بر تعداد کشورهای هسته ای افزوده شده است؛

۲- بمب هسته ای به موضوعی اساسی در دولت سازی تبدیل شده است و دولتهای جدیدی بیش از یک ابزار نظامی به چنین سلاحهایی می نگرند و به عنوان سمبل قدرت و مشروعیت و مقام و منزلت نگریسته می شود؛

۳- اغلب دولتهای هسته ای در حال ظهور آسیایی هستند،

۴- دولتهای هسته ای جدید فقیرتر از دولتهای هسته ای دوره اول می باشند؛

بدین ترتیب از نظر آمریکا تهدیدات هسته ای آمریکا نسبت به دوره اول نه تنها کاهش نیافته بلکه بر شدت آن نیز افزوده شده است و از بعد تعداد و نوع کشورها نیز تنوع بیشتری یافته است. بدین ترتیب استراتژی هسته ای همچنان به عنوان یک ضرورت خود را بر آمریکا تحمیل نموده است (Allan Charles;1995:213).

از سوی دیگر شکل‌گیری سیستم هژمونیک به رهبری آمریکا، این کشور را با خطرات و تهدیدات و اصولاً محیط استراتژیک نوین روبرو ساخت که با محیط قبل متفاوت بود. در سال ۱۹۹۲ پاول اعلام کرد که بازدارندگی انگیزه اولیه و اصلی استراتژی امنیت ملی آمریکا را تشکیل می‌دهد و همچنین پیروزی ائتلاف به رهبری آمریکا در جنگ خلیج فارس گفتمان نوینی را در مورد معانی، ابزار و اهداف استراتژی بازدارندگی آمریکا سبب شد.

در سال ۱۹۹۳ وزیر دفاع آمریکا اسپین محیط متحول امنیت ملی آمریکا را به اینگونه شرح می‌دهد که:

«در طی دوران جنگ سرد برنامه ریزی نظامی ما بر اساس این نیاز بود که از لحاظ نسبت عددی، نیروهای خود را در مقایسه با نیروهای شوروی در اروپا، خاور دور و آسیای شرقی برتری بخشیم، در حال حاضر توجه ما به نشان دادن قدرت در مناطقی است که برای منافع ما حیاتی محسوب شده و شکست قدرتهای منطقه‌ای بالقوه متخاصم مانند کره شمالی و عراق است» (همان).

این گفتمان چند نتیجه را برای استراتژی بازدارندگی آمریکا در پی داشته است از جمله اینکه :

- استراتژی بازدارندگی از این پس در برابر یک دشمن واحد نخواهد بود، بلکه بایستی در برابر تعداد چندی از قدرتهای منطقه ای بکار گرفته شود؛
- استراتژی بازدارندگی و حوزه آن متوجه منافی است که در ورای سرزمین آمریکا قرار داشته و بعبارتی گستره بازدارندگی از آمریکا فاصله زیادی خواهد داشت.
- اضافه نمودن بعد نوینی از قدرت برای جلوگیری از جنگ که هر چند این بعد به اندازه ابزار هسته ای توان ندارد اما بازدارندگی بسیار معتبرتری است مخصوصاً در تعارضات منطقه ای که برای منافع ایالات متحده حیاتی محسوب خواهد شد.
- اطمینان از اینکه نیروی نظامی متعارف نیز می تواند مانع جنگ های متعارف شود.

بدین ترتیب در دوره نوین دکترین ونگرش نظامی ایالات متحده آمریکا معطوف به این موضوع شد که آمریکا در مناطقی از جهان که این مناطق تاثیر اساسی نیز بر منافع آن دارند با خطراتی روبروست که متمایز از خطرات اتحاد شوروی در دوره سیستم دو قطبی است. بعلاوه طوفان صحرا و پیروزی ائتلاف به رهبری آمریکا، استراتژیست های این کشور را دوباره متوجه بازدارندگی مبتنی بر نیروهای متعارف نمود، استراتژی که در منطقه خلیج فارس تا به حال دوبار به کار گرفته شده است و آمریکا از آن طریق سعی در دستیابی به اهداف خود داشته و خواهد داشت.

حال این پرسش مطرح میگردد که بازدارندگی نوین از چه ویژگی هایی برخوردار می باشد و اجزاء و ساخت آن چگونه تبیین می گردد؟



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

بازدارندگی متعارف

به طور کلی بازدارندگی و شرایط آن را می‌توان به گونه زیر نشان داد: (بلیس، جان؛ ۱۳۶۹: ۶۴-۲۹).

(شکل ۷) بازدارندگی

بازدارندگی



«بازدارندگی نوع ویژه‌ای از روابط سیاسی است که در آن یکی از واحدها سعی در نفوذ بر رفتار رقیب و متخاصم دارد تا در جهت مطلوب مورد نظر عمل کند اعمال نفوذ مذکور بر رفتار رقیب بر مبنای تهدید به مجازات یا محروم سازی طرف مقابل از منافع خود قرار دارد.»

شرایط بازدارندگی



توانایی

اعتبار

ارتباط



ویژگی استراتژی آمریکا در مناطق آشوب، موضوع متعارف بودن آن می باشد. اصولاً استراتژی های بازدارندگی را بر اساس نوع ابزار به استراتژی، متعارف هسته ای دسته بندی می گردد. آمریکا در مناطق آشوب با تهدیدات متعارف روبروست به این سبب با توجه به مراحل قبلی چرخه استراتژیک ایالات متحده که مورد مذاقه قرار گرفت. آمریکا نوع متعارف بازدارندگی را در پیش گرفته است و برخی مواد تجربی نیز کارایی آن را نشان داده است؛

البته برخی از متخصصان قابل بازداشتن نمی باشند و بنابراین ممکن است درچنین مواردی بازدارندگی متعارف به صورت مکرر باشکست روبرو شود. دلایل این موضوع عبارتند از:

- بالا نبودن هزینه باخت در یک درگیری متعارف نظامی:

- مهاجمان بالقوه ممکن است با محاسبات خود به این باور رسیده باشند که می توانند تهدیدات نظامی متعارفی را طراحی کنند:

- مهاجمان بالقوه قادر به ارزیابی تهدیدات بازدارنده به صورت عقلانی نباشند.

بازدارندگی متعارف ممکن است همراه با جنگ باشد چرا که به دلیل عدم حساسیت مهاجمان بالقوه به اطلاعات، تلاش برای حل بحران از طریق ارسال سیگنالهای نظامی و یا دیپلماتیک کارایی چندانی نداشته باشد و در غیاب حل دیپلماتیک و سیاسی بحران و حفظ تعهدات بین المللی، ضرورتی اساسی است که بدون جنگ امکان ندارد. علاوه بر آن جنگ ممکن است ابزاری برای ایجاد یا ایجاد مجدد شرایط مورد نیاز برای عملکرد بازدارندگی متعارف محسوب شود (Rhodes, Edward;2000:221-253).

در این راستا استراتژی متعارف ایالات متحده در امور منطقه ای بر عناصر زیر تأکید دارد که عبارتند از

۱) برتری و تفوق تکنولوژیک. اصولاً آمریکا در تعارضات منطقه ای در گیر خواهد شد که طرفهای آن از تکنولوژی پیشرفته ای برخوردار نمی باشند و ضمن اینکه فاصله

آمریکا با این مناطق ممکن است زیاد باشد بنابراین با برتری تکنولوژیکی، آمریکا می‌تواند ضمن خنثی سازی عنصر فاصله، پیروزی خود را قطعی نماید.

(۲) امنیت جمعی. امنیت جمعی نیز در استراتژی امنیت ملی آمریکا پیش بینی شده است. امنیت جمعی می‌تواند شامل استفاده از نهادهایی چون سازمان ملل متحد و مجازات‌های آن و ترتیبات دفاعی جمعی مانند ناتو باشد. البته ارزش این عنصر چندان روشن نیست: چرا که این موضوع مستلزم آن است که آمریکا امنیت خود را با منافع و اراده سیاسی دیگران پیوند زند و علاوه بر آن ممکن است محدودیت جدی بر اقدام یکجانبه وارد سازد. با این وجود به چند دلیل آمریکا نمی‌تواند نسبت به آن بی‌تفاوت باشد.

- برای بهره‌گیری از تواناییهای مورد نیاز برتری تکنولوژیک در برابر هژمون منطقه ای ضروری است؛

- به بازدارندگی متعارف اعتبار و توانایی بیشتری می‌بخشد:

- از موج سواری دیگر قدرتها جلوگیری خواهد کرد (عاملی که در سیستم های هژمونیک می‌تواند موجب زوال هژمون و رشد قدرتهای رقیب بشمار آید).

(۳) حضور پایدار در منطقه. آمریکا حضور در مناطق را به منظور ایجاد ثبات کوتاه و بلند مدت ضروری تصور می‌نماید، چرا که حضور مذکور می‌تواند آثار مثبت زیر را برای آمریکا در پی داشته باشد:

- رهبری ایالات متحده، تعهد و توانایی آن را در ایجاد امنیت و دفاع جمعی و انجام عملیات های حفظ صلح نشان میدهد:

- به حفظ توازن منطقه ای کمک می‌نماید:

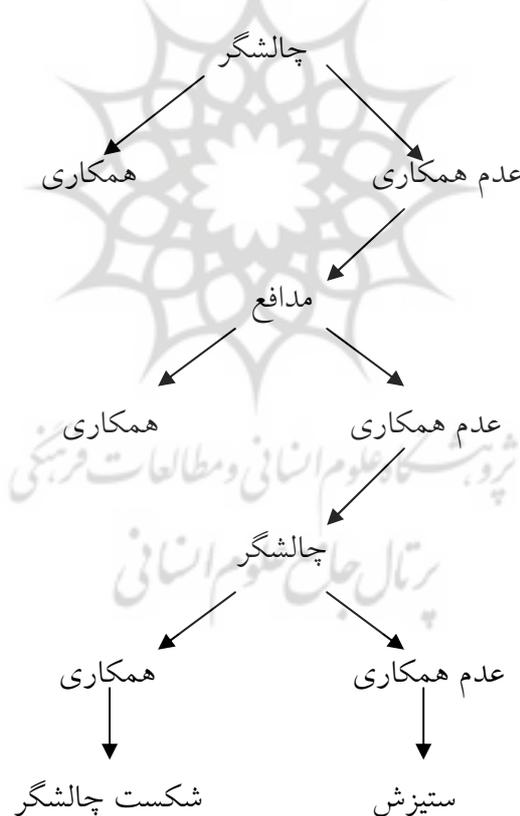
- موانع امنیتی منطقه ای که در غیاب آمریکا ممکن است ظاهر شوند، حذف می‌نماید،

- حضور آمریکا به عنوان بخشی از رژیم امنیت جمعی، می‌تواند بخود بخود ارزش

بازدارندگی داشته باشد (C, Frank;2000:133-160).

ویژگی دیگر استراتژی متعارف ایالات متحده در امور مناطق، یکجانبه و گسترده بودن آن است. یکجانبه بودن بازدارندگی ایالات متحده بر این موضوع دلالت دارد که در این بازی، بازیگر تحت عنوان چالشگر و بازیگری دیگر تحت عنوان مدافع وجود دارد و به عبارتی بازی بدین گونه نخواهد بود که دو بازیگر مشخص به طور همزمان یکدیگر را تهدید نمایند. در این بازدارندگی یکجانبه، بر خلاف بازدارندگی متقابل، بازیگران دارای نقش های متمایز و قابل شناسایی هستند. به عبارتی یک بازیگر نقش چالشگر داشته و بازیگری دیگر نقش مدافع خواهد داشت. علاوه بر آن بازدارندگی یکجانبه بر روابط متقابل نامتقارن دلالت دارد. به طور کلی شکل بازدارندگی یکجانبه را می توان به گونه زیر ترسیم نمود:

(شکل شماره ۸) بازی بازدارندگی یکجانبه



از سوی دیگر ویژگی دیگر استراتژی بازدارندگی متعارف آمریکا در مناطق، وجه گسترده بودن آن می باشد. در این جا تهدیدی مستقیم به سرزمین اصلی بازیگر مدافع وجود ندارد. بلکه در این وضعیت مدافع تهدیدی علیه طرف سوم احساس میکند و طرف سوم نیز الزاماً متحد رسمی مدافع نمی باشد اما مدافع دارای منافع اصلی در حفظ آن بازیگر خواهد بود. منافع مذکور می تواند به علت اهمیت خود بازیگر و یا منافع امنیتی مدافع باشد و یا ترکیبی از هر دو مشاهده شود.

در بازدارندگی متعارف گسترده، آمریکا از مدلهای زیر بهره می برد که عبارتند از:

۱- مدل جنگ تمام عیار؛

۲- مدل پاسخ انعطاف پذیر از جمله:

الف) مدل جنگ محدود.

ب) همکاری محدود.

در بازدارندگی متعارف گسترده منطقه ای، اولین مدل کاربردی ایالات متحده، مدل جنگ تمام عیار می باشد مدل جنگ تمام عیار یعنی پاسخ شدید به چالشگر. در این وضعیت چالشگر منطقه ای از نوع غیر منعطف بوده و آمریکا نیز شدیداً احساس تهدید می نماید. علاوه بر آن چنین بازیگری در منطقه بسیار حساس قرارداد. بنابراین در این وضعیت می توان از مدل جنگ تمام عیار صحبت به میان آورد. برای نمونه آمریکا بعد از حمله عراق به کویت از مدل جنگ تمام عیار بهره برد و یا پس از آن با حمله به عراق و حذف صدام از حکومت این کشور نشان داد که همچنان در بازدارندگی گسترده متعارف خود در منطقه خلیج فارس، مدل جنگ تمام عیار مهمترین مدل کاربردی آن می باشد.

دومین مدل در بازدارندگی متعارف گسترده، مدل پاسخ انعطاف پذیر می باشد که در این مدل آمریکا به عنوان مدافع از خرده مدلهای مختلفی از جمله تعارضات محدود، جنگ های محدود و یا محدود سازی همکاری بهره می برد. این مدلها زمانی کاربرد دارند که هر دو بازیگر مدافع و چالشگر و یا حداقل یکی از آنها از نوع انعطاف پذیر باشند. در بسیاری

از مواقع مدافع بر این باور است که چالشگر در نهایت در رفتارهای خود انعطاف پذیر خواهد بود و بنابراین نیازه پاسخ شدیداً تعارضی نیست و بنابراین از طریق پاسخ های انعطاف پذیر از جمله جنگ ها و تعارضات محدود و یا محدود سازی همکاریها می توان به اهداف بازدارندگی منطقه ای دست یافت. (همان)

نتیجه گیری :

اصولاً یکی از متغیرهای اصلی شکل دهنده به سیستم بین الملل مرزهای سیستم می باشد که در دو حوزه مرزهای درونی و بیرونی سیستم معنا می یابد مرزبندیهای درونی سیستم ، سطوح ملی ، منطقه ای را روشن می سازد. به عبارتی مرزبندیهای درونی سیستم، دلالت بر وجود مناطق یا سیستم های تابعه دارد. سیستم های تابعه بر اثر کارکرد نیروهای مختلفی شکل می گیرند که مهمترین آن ویژگیهای ماهوی و ساختار قدرت مندرج در دیدگاه ژئوپلیتیک می باشد و در این راستا بایستی به تعریف قدرت یا واحد اصلی سیستم از مرزبندیهای درونی توجه کرد، چرا که نوع تعریف از چنین سیستم هایی بر الگوی ساماندهی رفتارها و نظم مورد نظر هژمون موثر است . بعد از ۱۹۸۹ نیز با فروپاشی شوروی عملاً سیستم وارد مرحله تحول به سمت الگوی هژمونیک به رهبری آمریکا گردید.

آمریکا به عنوان سیستم کنترل کننده ، برای مدیریت سیستم بین الملل مناطق و سیستم های تابعه مجزایی را تعریف نمود، که برای هر کدام سیستم های فرعی خاصی را طراحی کرده اما تمامی سیستم ها در قالب اصل سلسله مراتبی سیستم های کنترل زیر نظر هژمون عمل می نمایند. مهمترین استراتژی آمریکا برای برقراری این پیوند کارکردی و نظم، استراتژی بازدارندگی یکجانبه و گسترده در خصوص سیستم های تابعه آشوب ساز و استراتژیهای هسته ای و بازدارندگی متقابل در رابطه با سیستم های تابعه امن می باشد. به

عبارتی می‌توان ساخت هژمونیک سیستم نوین و استراتژی آمریکا را به صورت زیر ترسیم نمود:

شکل ۹: ساخت نوین استراتژی آمریکا



پی نویس

- ۱- در مورد تحولات تاریخی روابط بین‌الملل در قرن ۱۹ رجوع شود به :- پی یر رونون : تاریخ روابط بین‌الملل در قرن نوزدهم ، ترجمه قاسم صنوی، دو جلد، (تهران ، انتشارات آستان قدس رضوی) ۱۳۷۰
- 2- John Bellamy Foster: the new Geopolitics of Empire Monthly Review , January 2006 p.1 .
- 3- Mark Bray: Regional Examination Councils and Geoploitic change : commonality, Diversity and Lessons From Expeience, International Educational Development, vol 8, n6, p473
- 4- The Military Balance 1997 1998 London , IISS1998).
- ۵ - در خصوص چارچوب کلی استدلال ژئوپلیتیکی رجوع شود به :
-Gearid.o.Tuathail:Theorizing Practical Geopolitical Reasoning: The Case of The united States Response to The war in Bosnia, political Geography, 21 (2002) pp60+628
- ۶- در مورد برخی ابعاد ضروری ژئوپلیتیکی هژمون رجوع شود به :
-Robert. E.Harkavy, Long Cycle Theory and The Hegemonic powers Basing Networks, Politiacal Geography, 18 1999 pp941 – 972
7-David Newman: Bossin: Is There Politics To Geopolitics? Prography 28, 5 (2004) , p682
8- S.Huntington : The clash of civilization and The Remaking of World order, (New york, simon and Schuster, 1998).
- ۹- رجوع شود به :
- Z. Brzezinski: The Grand Chessboard, American Primacy and its Geostrategic Imperlive, (New York, Basic Books,1997).
10 Ibid, p .632
14 S. Dably: Geopolitics, the Bush Doctorin and war on Iraq, the Arab World Geographer, 6, (2003) pp7- 18
- ۱۲- در مورد محیط نوین سیستمی رجوع شود به :
William.c.Wohlforth:stability of unipolar world, International security, vol 24, n6,(summer 1999) pp12 – 17
- ۱۳- در مورد تهدیدات از ناحیه واحدهای مختلف و محیط رجوع شود به :
- Mark.T.clark, Review Essays :orbis(winter998) pp124 130

۱۴- در مورد نقاط هدف استراتژیک آمریکا:

- Willam E.Odom: How To create a True world order,Orbis, spring 1995), pp55 - 172

15 Ibid. pp55 - 172

16 Paul Bracken: The Structure of the Second Nuclea Age, orbis, (Semmer2003) pp399 - 413

17 Charles T.Allan: Extened Conventional Deterrence: In From Cold and aut of the Nuclear Fire? In Brad Roberts (ed): Weapon Proliferation In 1995, (Cambridge, the Mit Press, 1995) , p213

18 Ibid

۱۹- جان بلیس: استراتژی معاصر، نظریات و خط و مشی ها، ترجمه هوشمند میرفخرایی، (تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه . ۱۳۶۹)

صص ۶۴-۲۹

20 - Edward Rhodes: conventional Military forces comparative strategy, No 19 (2000) pp224 253

24 Frank.C.zagare and D.marc kilgour: perfect Deterrence, (Cambridge, Cambridge university press, 2000) pp133 160.

22 Ibid .ch 5 .

23 Garyl.Guertner : Deterrence and conventional Military forces In Brad Roberts (ed) Opcit,pp187 197